



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

**30 اپریل 2024****داکتر سید عبدالله کاظم**

قابل توجه محترم جناب باری جهانی

(قسمت هفتم)

طوری که در قسمت پنجم این سلسله در باره شورش عساکر در جلال آباد به خونخواهی امیر شهید و زندانی شدن 15 نفر از خانواده مصاحبان به شمول سپهسالار محمدنادر خان به استناد سراج التواریخ به تفصیل صحبت شد، عساکر شورشی میخواستند سپهسالار را با دوبرادرش بر سر قبر امیر شهید برده و در آنجا ایشان را گردن زنند، اما محمودخان فرستاده شاه امان الله که در همان یکی دو روز قبل به جلال آباد رسیده بود، با سر دسته عساکر شورشی عبدالرسول هراتی به تماس شده و بر طبق هدایت شاه کوشید او را قناعت دهد تا زندانی ها تحت الحفظ به کابل انتقال و در آنجا پس از تحقیقات لازمه به جزای اعمال شان رسانیده شوند. با این ترتیب او توانست زندگی سپهسالار و دو برادرش را از مرگ نجات دهد.

جناب جهانی صاحب در صفحه اول قسمت چهارم مقاله خود می پرسند که: «شاه امان الله چرا ازین خاندان تقدیر بعمل می آورد؟ چرا بلندترین مقامات دولتی را به آنها می سپرد؟»

شاه امان الله نادر خان را خوب می شناخت و از طبع عندالافتضای او آگاه بود و نیز میدانست که او در جهت استحکام قدرت در دست نصر الله خان سعی زیاد نمود و نیز در حادثه قتل امیر شهید در وظیفه بزرگی که به حیث قوماندان ارشد قوای نظامی و امنیتی امیر بدوش داشت، اغفال کرده بود، اما شاه امان الله در آن موقع حساس نخواست این خانواده بزرگ را که همه شان در مرکز قدرت در زمان پدرش قرار داشتند، تحت فشار قرار دهد و به محمود خان هدایت داد تا آنها را از شر عساکر شورشی رها نیندازد. از همه مهمتر حین اعزام قوا در جنگ استقلال در سه جبهه، سپهسالار محمد نادر خان را به قوماندانی قوا در جبهه جنوبی مقرر کرد. حسن نیت شاه امان الله در برابر این خاندان بزرگ و بخصوص در حق سپهسالار محمد نادر خان بر میگردد به دلایل و مصلحت های ذیل:

1 - طوری که شاه امان الله در روز اول جلوس موضوع استقلال را یکی از شروط قبولی سلطنت خود قرار داده بود، لذا او نمیخواست در همچو لحظه حساس به زندانی ساختن شخصیت های منسوب به خانواده مصاحبان یک مشکل داخلی را ایجاد کند که به هدف اصلی او یعنی استرداد استقلال صدمه برساند. با آنکه شاه امان الله از قبل میدانست که سپهسالار محمد نادر خان دارای تلون مزاج بوده و ظاهر و باطنش متفاوت است و گاهی بر ضد انگلیسها در جمله هواداران استقلال جا میگرفت و بعضاً به نفع انگلیسها نظر میداد، چنانچه این خصلت او هنگام اعلام بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی اول به اثبات رسیده بود، با آنهم شاه از روی حسن نیت و مصلحت در یک موقع حساس خواست رفع کدورت کند و در عین زمان از سپهسالار محمد نادر خان که از تجارب کافی در شورش منگل در عصر سراجیه در سمت جنوبی برخوردار بود و در آنوقت بعد از سپهسالار صالح محمدخان در ردیف دوم به بلندترین رتبه نظامی کشور قرار داشت، استفاده مسلکی نماید، به همین دلیل او را به قیادت قواء در جبهه جنوبی مقرر کرد و طبق خواهش موصوف دو برادرش - شاه ولی خان و شاه محمود خان را به معیت او فرستاد و ضمناً روحانی مشهور فضل محمد مجددی (بعداً ملقب به شمس المشایخ) و برادرش فضل عمر مجددی (بعداً ملقب به نور المشایخ) را نیز همراه آنها ساخت.

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني دلیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

2 - نقش و توصیه های علیا حضرت در جلب و جذب خانواده سرداریحیی خان از طریق وصلت های چند جانبه که فکر میکرد با موجودیت آنها میتواند دشمن ها را به نحوی به دوست پسر خود تبدیل نماید و بر استحکام موقف او بیفزاید، عامل دیگر در این حسن نیت بود. چنانچه علیا حضرت قبلاً در عصر امیرحبيب الله خان یک دختر خود را در عقد شاه ولی خان و دختر دیگر امیر را که مادرش وفات و علیاحضرت او را به دختری خود قبول و در جمع دختران اصلی خود محسوب میکرد، در عقد شاه محمود خان در آورد و نیز دختر دیگر خود را با محمد هاشم خان برادر دیگر محمدنادرخان نامزد کرد که این نامزدی بعداً برهم خورد و موجب رنجش دو خانواده گردید. علاوه علیا حضرت برادرزاده خود - دختر لویناب شاغاسی خوشدل خان را در عقد نکاح احمد شاه خان پسر عم محمدنادرخان در آورد که به این اساس کوشید بین دو خانواده روابط مؤدت ایجاد کند. بعد از حادثه قتل امیر و امارت شش روزه سردار نصرالله خان در جلال آباد با وجود سوء ظن بر نقش یکی از اعضای این خانواده (احمد شاه خان) در قتل امیر، شاه امان الله و علیا حضرت مادرش مصلحت را در تجدید دوستی با آنها مقدم دانست و در ابقای مقام و شهرت آنها از لطف خود دریغ نکردند.

3 - شاه امان الله ذاتاً یک انسان رؤف، متحمل و با گذشت بود، او در دوران شهزادگی خود سعی میکرد شخصی را که در اثر دسایس زندانی شده بودند، از زندان رها سازد، چنانچه در دوره ده سال سلطنت او کمترین و حتی هیچ زندانی سیاسی در زندانهای کشور وجود نداشت، البته به استثنای کسانی که علیه دولت سلاح برداشته بودند. او هیچگاه نخواست برای تمرکز قدرت رقبا سیاسی خود را از بین ببرد. او اگر میخواست سپهسالار نادرخان و یا یکی دیگر از اعضای آن خانواده را از بین ببرد، می گذاشت که عساکر شورشی آن کار انجام دهند، اما او به تأکید به محمود خان هدایت داد تا آنها را صحیح و سالم به کابل انتقال دهد و بر علاوه آنها را به مقام های قبلی شان ابقاء و حیثیت اجتماعی شانرا حفظ نمود.

با آنکه شاه امان الله از جزئیات رویدادهای عینی در پیشرفت قوا به آنطرف سرحد و واقعیت فتح "تل" آگاهی داشت، ولی وقتی سپهسالار با قوای خود موفقانه از جنوبی به کابل برگشت، شاه او را با مکافات و اعزاز زیاد بدرقه کرد و بر علاوه ای تقرر به حیث ناظر (وزیر) حربیه، مینار استقلال را نیز به نام او بنام نهاد و بر شهرت او افزود، تا بدانوسیله یک قدم سمبولیک را برای اثبات پیروزی نظامی افغانها بر انگلیسها در آن جنگ به نمایش بگذارد. سپهسالار که خود از حقایق جنگ میدانست، در برابر این همه نوازش شاه در وثیقه امتنانیه خود نوشت: «فدای پادشاه معظم علیحضرت والای غازی شوم. نمیدانم بکدام زبان شکریه آن پادشاه معظم و مهربان را اداء کنم و آن ادای این مرحمت و نوازش بادار معظم و تاجدار محترم گردد...» و اینکه اوسالها بعد به سلطنت رسید، به پاس این مرحمت "بادار معظم و تاجدار محترم" خود چه کرد، سؤال است عیان که حاجت به بیان ندارد.

جناب جهانی صاحب در ادامه سؤال فوق می نویسد: «**امان الله خان نه تنها در وقت قدرت خود بر این خاندان و خاصاً نادرخان اعتماد داشتند، بلکه بعد از تبعید نمودن او و برادرانش به اروپا و بعد از فرار خودش، از مقابل حبیب الله کلکانی، به قندهار، که در آنوقت نادرخان از فرانسه به مقصد افغانستان حرکت کرده بود، اعتماد کامل را بر نادرخان از دست نمیداد.**»

کاش این ادعا واقعیت میداشت و بین شاه و وزیر حربیه اش اعتماد اولیه پابرجا می ماند که متأسفانه چنین نشد و از همان آغاز نشانه های اختلاف نظر هویدا شد و قدم بقدم فضای اعتماد و دوستی را بین آنها مکرر ساخت که این وضع سالهای سال دوام پیدا کرد و حتی تا ختم دوره صدارت محمد هاشم خان در سال 1325 نه تنها شاه سابق در اروپا، بلکه همه کسانی که مظنون به هواداری از آن شاه بودند مورد تعقیب تا سرحد قتل و زندان طولانی قرار گرفتند.

جناب جهانی صاحب در متن فوق موضوعات مختلف را در مقاطع مختلف زمان چه در وقت قدرت و چه بعد از آن در سؤال فوق الذکر خود مطرح ساخته اند که هر کدام آن یک مبحث جداگانه بوده و هر یک تفصیل بیشتر را ایجاب میکند، اما در اینجا کوشش میشود به اهم نکاتی که اختلافات چگونه و از کجا پدید آمد و چطور به تدریج از لطف و گذشت شاه امان الله در برابر این خاندان کاسته شد و به بی اعتمادی و حتی دشمنی بر سر قدرت مبدل گردید، با ذکر مختصر موضوعات ذیل بطور مستند در اینجا بسنده میشود:

1 - هنوز جنگ در محاذ جنوبی در جریان بود که انگلیس ها پیشنهاد متارکه و مذاکره را ارائه کردند و شاه امان الله نیز آنرا پذیرفت. سپهسالار بر این تصمیم شاه امان الله اعتراض داشت و در نامه خود نوشت که برای این تصمیم باید «وکلائی مردم داخلی و سرحدی افغانستان شمولیت داشته باشند و باید از هرطایفه یک نفر وکیل بحضور طلب گردیده همراه شان حرف زده شود.» (نقل از فرمان مورخ 18 جوزای 1298 ش، مندرج کتاب "نگاهی به تاریخ استرداد استقلال افغانستان، وکلایل پولیزائی، صفحه 82 - 83)

نظرخواهی از وکلای مردم داخل و نیز مردم سرحدی در آن موقع بسیار حساس که باید فوری تصمیم گرفته می شد، کار ساده نبود، در حالیکه قبایل سرحدی در حال پیشرفت بودند و نیز بعضی از پیشوایان مذهبی با متارکه مخالفت میکردند، اما شاه ناگزیر بود هرچه زودتر به درخواست انگلیسها مبنی بر متارکه جواب فوری دهد. در این حال چون نظر سپهسالار مبنی به نظرخواهی از مردم داخل و قبایل سرحدی در واقع مغشوش ساختن اوضاع و به تعویق انداختن تصمیم شاه امان الله را معنی میداد، لذا شاه نظر سپهسالار را نادیده گرفت و بر طبق شرایط متارکه امر به عقب نشینی قوا در 10 تا 20 میلی سرحد افغانی داد.

2 - سپهسالاری این نامه از شاه امان الله خواسته بود تا او را بریاست هیئت صلح بگمارد و نوشته بود: «حال در باب مجلس صلح عرض میدارم که اگر این قسم شد که آدم بی فکر مقرر شد، سخت نقص میکند، اگر جنگ تعطیل و صورت مکالمه [مذاکره] باز شود، اینقدر عرض میدارم که فدوی دولت را مقرر فرمائید که در مسایل صلح نقص کلی نرسد، والا نه بهر قسم که حضور مبارک والا لازم شمرند، عین صواب است.» (متن مکمل فرمان دیده شود - مأخذ بالا... صفحه 82 - 83)

شاه امان الله موجودیت سپهسالار را در محاذ جنوبی مهم دانسته و در برابر درخواست عضویت او در هیئت صلح نوشت که: «سرکار والا درین فقره از شما بهتر هیچکدام را ندانسته و نمیدانند، لکن به چند دلیل در این وقت شما را مقرر کرده نمی توانیم...»، شاه در فرمان خود به شرح هشت دلیل پرداخت که مختصر آن چنین است: «اول - اینکه شما در سمت جنوی مصروف کار میباشید... دوم - همینکه شما از آنولا خواسته شوید، انگریز واقف شده یقین او حاصل میشود که آنها از لاعلاجی صلح را قبول کرده اند؛ سوم - پریشانی که انگریز دارد از طرف شما است که یک قلم خاطر جمع شده هرچه دل او بخواهد میکند؛ چهارم - تمامی ملکی و نظامی شما پراکنده شده ازین جوش و خروش بازمانده متفرق میشوند و باز جمع شدن آنها امر محال است؛ پنجم - شرایط صلح را که انشاءالله بشرف افغانستان میخواهم، یکی آزادی وزیرستان و مسعود [میسود] خواهد بود؛ ششم - اگر درین وقت موقتی متارکه جنگ نشود، در وعده ما خلاف واقع میشود؛ هفتم - باید وضعی شود که نفری شما از جوش و خروش نمانند و جاهائیکه بتصرف شان آمده محکم نگهدارند و آینده حمله را معطل بدارند تا معلوم شود که شرایط آنها بکجا قرار خواهد گرفت...» (متن فرمان دیده شود: مأخذ بالا - صفحه 81 - 85)

با آنکه شاه امان الله به دلایل فوق از اشتراک سپهسالار به حیث رئیس هیئت صلح معذرت خواست، ولی این عقده نزد سپهسالار باقی ماند و در روابط بعدی با شاه اثر منفی گذاشت.

3 - با آنکه طبق فرمان شاهی، سپهسالار قوای خود را به بیست میل از خط سرحدی بیرون کشید، ولی به دلیلی اهمیت استراتژیک پیوار که حمله به کابل از آن طریق به سهولت ممکن بود، از اجرای امر مرکز خودداری کرد، در حالیکه میدانست که انگلیسها پلان حمله بر کابل را از طریق پیوار در نظر نداشتند و قوای خود را بیشتر در محاذ مشرقی متمرکز ساخته بودند. ظفر حسن ایبک می نویسد: «سپهسالار به امیر صاحب نامه ای فرستاد که در آن نوشته بود: به استثنای پیوار نیروهای افغانی از همه محاذ ها به فاصله بیست میل از مرز عقب نشینی کردند، اما از پیوار یک قدم هم عقب نخواهند رفت. اگر با وجود آن امیر صاحب و کابینه وی به عقب نشینی نیرو های رزمی از پیوار اصرار دارند، او این حکم را نمی پذیرد و نتیجه ننگین این عقب نشینی را نمی تواند بردمت خود گیرد. بناءً ترجیح میدهد از عهده اش استعفا دهد تا فرمانده دیگری بیاید و جای او را بگیرد و این حکم را عملی سازد.» (خاطرات ظفر حسن ایبک، صفحه 186) اینکار در واقع یک سرپیچی از امر شاه بود و تهدید به استعفی بی اعتنائی سپهسالار را در برابر هدایت مرکز و شخص شاه امان الله وانمود میکرد و اما شاه این مخالفت سپهسالار را بروی خود نیاورد و تنها به ذکر این مطلب اکتفاء کرد که نباید برای انگلیس ها بهانه سرپیچی افغانها را از شرایط متارکه داد.

4 - شاه امان الله متعاقب مقرری سپهسالار به حیث وزیر حربیه از او خواست تا ضمناً به حیث رئیس تنظیمیه به مشرقی رفته با تشکیل جرگه "اتحاد مشرقی" در برج دلو 1298 ش بزرگان اقوام سرحدی را به این جرگه بزرگ فرا خواند تا در صورتیکه برتانیه به وعده های خود وفا نکند، اقوام سرحدی مثل سابق کمر دفاع و مقاومت را بسته دارند و ابراز مجاهدت نمایند. اقوام مشمول جرگه به اینکار تعهد سپردند و درپای مصوبه جرگه امضاء و مهر کردند.

در همین احوال شاه امان الله حاضر شد برای مهاجران مسلمان هندی که از ظلم انگلیس ها بستوه آمده و آواره شده بودند، به افغانستان پناه دهد. آنها از راه مشرقی عازم افغانستان شدند و سپهسالار و برادرش هاشم خان با ورود مهاجران هندی مخالفت کردند و نارضایتی خود را ذریعه تلفون به شاه ابراز داشتند، شاه امان الله در جواب شان گفت: «میرود سال قحط و میماند نام نیک افغانستان!» درست بود که ورود تعداد زیاد مسلمانان مهاجر هندی یکدم به افغانستان با بینظمی و مشکلات اقتصادی زیاد توأم بود، ولی شاه میخواست با اینکار بر برتانیه فشار وارد کند تا پله افغانستان را در مذاکرات بعدی با انگلیسها سنگین تر سازد. مخالفت این دو برادر با معضله مهاجران در واقع مخالفت با نظر شاه را بیان میکرد و یک نوع بی اعتنائی دوبرادر را دربر ابرسیاست شاه نشان میداد که این مخالفت بیشتر به نفع انگلیس ها پنداشته می شد. (شرح مزید: وکیلی پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه...، بخش اول، صفحه 203 - 206)

5 - پس از آنکه روابط سیاسی افغانستان با ممالک خارج، بخصوص کشورهای اروپائی برقرار گردید، شاه امان الله خواست توجه را به امور داخلی در ولایات کشور معطوف دارد و برای اینکار در اوخر برج قوس سال 1300 ش از بین وزرای کابینه چند نفر را به حیث رئیس تنظیمیه ولایات توظیف نمود: سپهسالار محمدنادرخان وزیر حربیه را به سمت قطغن و بدخشان، عبدالعزیز خان بارکزائی وزیر داخله را به سمت قندهار، محمدابراهیم خان وزیر عدلیه را به مزار شریف، شجاع الدوله خان وزیر امنیه را به هرات فرستاد؛ همچنان شاه محمودخان را به حیث معاون برادرش محمدنادرخان گماشت و محمدهاشم خان برادر دیگر او را قائم مقام وزارت حربیه تعیین کرد.

همزمان با رفتن محمد نادرخان وزیر حربیه به قطغن و بدخشان حرکت باندهای مخالف روسیه در ماورای دریای آمو زیر نام "باسماچی ها" کسب شدت کرده بود، بخصوص بعد از سقوط بخارا و فرار امیر بخارا به افغانستان بسیاری از مالداران و صاحبان نفوذ و سرمایه از ترس حکومت شوروی از آنجا فرار کردند و به افغانستان آمدند. رحیم ضیائی در کتاب خاطرات خود می نویسد: «باسماچی ها از طریق چترال، بدخشان افغانستان و پامیر از انگلیسها کمک فراوان سلاح و مهمات می گرفتند و پشتیبانی می شدند؛ باسماچها با دگروال "بیلی" انگلیس که در آسیای میانه فعالیت میکرد، رابطه داشتند. پس از آنکه انورپاشا در میان باسماچها در آسیای میانه سربلند کرد، این جنبش به مرحله نوینی گام گذاشت. انورپاشا با تأمین ارتباط با سرکردگان باسماچها بزودی یکی از برجسته ترین سازمان دهندگان و رهبر مبارزه مسلمانان در برابر حکومت شوروی گردید و اعلام داشت که امپراتوری تمام ملیت های ترکی را ایجاد مینماید.»

ضیائی در ادامه می افزاید: «زمانیکه نادرخان وزیر حربیه بود و همزمان امیر امان الله خان او را رئیس تنظیمیه ولایات قطغن و بدخشان تعیین کرد، در این مقام نادرخان با انورپاشا رابطه قایم ساخت، هیئتی را در راس محمد انوربسمل با سکه های طلا، البسه و نیز یک دسته افراد مسلح قبایل جنوبی نزد وی فرستاد. انور بسمل که دوست زندان نگارنده [ضیائی] در افغانستان بود، اظهار داشت که البسه و سلاح انگلیسی از طریق چترال و از جانب انگلیسها موصلت کرده بود، نادرخان بدون آنکه امان الله خان را آگاه سازد، به ابتکار خودش بدین عمل دست یازید. نادرخان بعداً امان الله خان را در جریان قرار داد. هیئت افغانی از آنجا بازگشت و دسته افراد مسلح به حیث محافظان شخصی با انور پاشا باقی ماندند.... پس انور پاشا امان الله خان هدایت داد این دسته به افغانستان احضار شود... بعد از کشته شدن انورپاشا و همکارانش باسماچها مجدداً پراکنده شدند، قوای شوروی بر عملیات خود افزودند. باسماچها مجبور گردیدند به افغانستان بگریزند.» (سردار محمد رحیم ضیائی: "برگهایی از تاریخ معاصر وطن ما"، مترجم از زبان روسی: غلام سخی غیرت، چاپ دوم، پشاور، 2001، صفحه 80 - 83)

در این ارتباط سیدال یوسفزی می نویسد: «[محمدنادر خان] راه ولایات شمالی را در پیش گرفت و در قطغن از سرحدات شوروی بازدید نمود و با مخالفین آن دولت روابطی قایم کرد که نزدیک بود مناسبات دوستانه افغانستان و شوروی را برهم زند. امان الله خان به مشاهده عواقب این اقدامات خودسرانه و ماجراجویانه او مجبور شد شخصاً از راه پنجشیر بسواری اسپ تا کوتل خاواک رفته و نادرخان را که به آنجا احضار و نسبت به حرکات غیرمجازش توبیخ و سپس او را به مرکز جلب نمود.» (سیدال یوسفزی: "نادرچگونه به پادشاهی رسید؟"، صفحه 7-8)

6 - وقتی شورش مسلمانان هند به حمایت از ترکیه آغاز گردید، نهضت خلافت در ترکیه تصمیم گرفت جمال پاشا (وزیر اسبق نیروهای دریایی ترکیه) - یکی از بنیانگذاران "جمعیت اتحاد و ترقی" را به معیت بدری بیگ (سابق افسر پولیس استانبول) به کابل اعزام دارد تا در تقویه نهضت مسلمانان هند علیه انگلیسها فعالیت نماید. جمال پاشا در سال 1301 ش (1922 م) به کابل آمد و شاه امان الله از او استقبال کرد و او را در وزارت حربیه به حیث مشاور مقرر نمود و او بخصوص در امور تعلیم و تربیه اردو و تشکیل قطعه مشهور "نمونه" نقش عمده بازی کرد. روابط نزدیک او با شاه امان الله این ذهنیت را نزد سپهسالار محمدنادرخان وزیر حربیه تقویه کرد که گویا جمال پاشا جانشین او در آن وزارت خواهد شد. در این موقع که هیئت انگلیسی بریاست دابیس به کابل آمده بود و دورسوم مذاکرات دوستی بین افغانستان و برتانیه جریان داشت و هیئت برتانوی می کوشید تا افغانستان را از عقد معاهده دوستی با روسیه برحذر سازد، جمال پاشا مخالف این خواسته انگلیس ها بود و سعی میکرد تا روابط بین افغانستان و روسیه همچنان حفظ گردد، در حالیکه سپهسالار از امضای معاهده دوستی با برتانیه حمایت میکرد. روابط نزدیک شاه امان الله با جمال پاشا بر سوء ظن سپهسالار افزود و فکر میکرد که او دیگر مرد شماره یک اردوی افغانستان نمیباشد و کوشید تا در امور نظامی شیوه نسبتاً خود مختار را در پیش گیرد و به نظریات شاه کمتر عطف توجه میکرد. (شرح مزید: مأخذ بالا، صفحه 216 - 222)

7 - علیا حضرت سراج الخواتین مادر شاه امان الله به سلسله پیوندهای خویشی با خانواده مصاحبان، چنانچه فوقاً ذکر شد، دختر سومی خود را ملقب به "نور السراج" با محمد هاشم خان برادر دیگر محمدنادر خان نامزد کرد. اما این نامزدی بعد از مدتی به یک دلیل مشخص برهم خورد و نور السراج بعداً با پسر عم خود سردار محمد حسن خان ازدواج نمود. خانواده مصاحبان از برهم خوردن این نامزدی رنجیده خاطر شدند و مسئولیت اینکار را به بیشتر بدوش شاه امان الله انداختند. محمدنادر خان و بخصوص شخص محمد هاشم خان از این اقدام ناراض و آنرا موجب کسر شأن خانوادگی خود دانستند و همین موضوع موجب بروز خصومت بخصوص بین محمد هاشم خان و شاه امان الله گردید که بر علاوه عوامل و انگیزه های فوق الذکر در روابط باهمی آنها با شاه امان الله اثر منفی بجا گذاشت. (برای شرح دلیل مشخص فسخ نامزدی دیده شود - وکیلی پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه..."، بخش اول، صفحه 238 - 239)

8 - تنفیذ نظامنامه ها در مسایل مدنی، جزائی و تجارتی و بخصوص تدوین کتاب "تمسک القضاة الامانیة" و نظامنامه جزای عمومی که موجب محدودیت صلاحیت های مستقل قضات در جزایهای تعزیری میگردد، تحول مهمی بود که موجب بروز بعضی حساسیت ها گردید و این آوازه ها را که گویا نظامنامه جای کلام الهی را گرفته است، وسیله تبلیغ مخالفان علیه دولت و بخصوص شخص شاه امان الله قرار گرفت و آتش اغتشاش را در ذهن بعضی ملاهای سمت جنوبی بر افروخته ساخت.

شاه امان الله از سپهسالار محمد نادرخان وزیر حربیه که تازه از مرض محرقه (تیفوئید) شفا یافته بود، خواست تا همانطور که در سال 1912 در عصر سراجیه موفق به خاموش ساختن اغتشاش در آنجا شده بود، باز هم به آنجا رفته و مردم را به آرامش دعوت و در رفع مشکل اقدام نماید. نادرخان این پیشنهاد را رد کرد و به شاه گفت که او نمیتواند با این قبایل روبرو شود، چون قبلاً با بسا وعده ها با آنها خلاف رفتاری صورت گرفته است و نمیتواند سرکردگی قوایی را بدانسو بعهده گیرد که شاه در برابرشان بسیار بیتفاوتی از خود نشان داده است. سپهسالار با ارائه این جواب از حضور شاه رخصت شد و دوباره به محل اقامت خود در بیرون شهر رفت. این اولین بار بود که او از ایام جوانی تا آنوقت از مرکز فعالیت های عامه فاصله میگرفت. این آوازه به خوست رسید و در آنجا به یک شایعه تبدیل شد که نادرخان مورد سوء ظن در مغلقت شدن قیام قرار دارد. سرپیچی از امر پادشاه،

در حالیکه محمد نادرخان از نظر مقام به حیث وزیر حربیه باید به وظیفه محوله میرفت، در پهلوی دلایل دیگر که فوقاً ذکر گردید، موجب شد تا اختلاف بین شاه و سپهسالار از عمق به سطح تبارز کند و در بین عوام شایع گردد.

9 - در اواسط اپریل 1924 (اواخر حمل 1303ش) وزیر حربیه سپهسالار نادرخان برای یک ملاقات خصوصی با همفریز وزیر مختار برتانیه به آن سفارت رفت و بعد از صرف غذا با او در خلوت صحبت کرد و از علالت مزاج و خستگی از کارها یاد کرد و در ضمن زبان شکایت از امور کشور و شخص شاه امان الله و اطرافیانش باز نمود که با شاه در بسا مورد اختلاف نظر دارد و هر پیشنهادی را که ارائه میکند، مورد قبول واقع نمیشود. نکات عمده این صحبت سپهسالار با همفریز را خانم ریه تالی ستیوارت در کتاب مشهور خود "آتش در افغانستان" ذکر کرده و سپس افغانستان شناس مشهور امریکائی - لودویک آدامک آنرا در کتاب "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست" از قول "ماکوناچی" دیلمات کارکننده و سابقه دار انگلیس در امور افغانستان نقل کرده است که عین مطالب سالها بعد وقتی محمد نادرخان به سلطنت رسید، در کتاب "نادرافغان" نیز با عبارات مشابه و انتقادی انعکاس یافت که ذکر آن در اینجا باعث طوالت کلام میگردد. (برای شرح موضوع میتوان به مأخذ ذیل مراجعه کرد: ستیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان 1914 - 1929"، بزبان انگلیسی، چاپ دوم، 2000، صفحه 252 - 255؛ آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، مترجم: محمد فاضل صاحبزاده، چاپ دوم، 1377، پشاور، صفحه 126 - 127؛ "ماکوناچی" - ریفرنس شماره 23 و 24 - صفحه 87 کتاب (A Precis on Afghan Affairs)

انتقاد سپهسالار بر اصلاحات پیش از وقت، عدم فکراتحاد ملی، سرد مهری نسبت به امور سرحدی، عدم تعمیم فابریک وانهار و معادن، عدم توجه به اصلاح اساسی معابر، تحقیر و تکدیر روحانیون، عدم مراعات تعلیم و تربیه از جمله مسایلی بود که او با همفریز در میان گذاشت و در کتاب "نادرافغان" نیز بعداً بازتاب یافت که در آن کتاب بطور مجمل نگاشته شده و هدف آن بیشتر اغوای ذهنیت ها بود تا بدانوسیله ادعاهای سپهسالار را مبنی بر تکدر فضای صمیمت بین او شاه در اذهان مردم عوام طوری تلقین و تبلیغ نماید که گویا همین موضوعات علل و انگیزه برهم خوردن مناسبات بین آنها بوده است، در حالیکه ریشه های این اختلاف بیشتر با پلانهای آینده محمد نادرخان جهت رسیدن به قدرت و سلطنت ارتباط می گرفت.

سپهسالار مسئولیت تغییر ذهنیت شاه امان الله را در برابر خود به گردن کسانی بنام "مغرضین و مفسدین" می اندازد که گویا به شاه تلقین میکردند: «تازمانیکه این سپهسالار در کابینه ات باشد، ابداً تو در پیش بردن نظریات خود موفق نمیشوی، زیرا که او ابداً ازین افکار خود که بار بار اظهار میکند و در تبدیل پروگرام شما اصرار مینماید، منصرف نمیشود.» این ادعا در واقع "سرک یکطرفه" سپهسالار را نشان میدهد که به جز او که حقیقت و درست میگوید، دیگران به شمول شاه به خطا رفته اند و شاه را «بازیچه دست خود ساخته اغراض خود را بر وی اجراء می نمودند»، در حالیکه شاه امان الله حتی از دوران شهزادگی از خود برنامه و پروگرامی داشت که بر طبق آن حرکت میکرد و شاه کسی نبود که بازیچه و آله دست بعضی ها قرار گیرد. (برای شرح مزید دیده شود: "نادرافغان" از صفحه 245 تا 253)

اگر به محتوای دقیق این انتقادات نظر انداخته شود، واضح میشود که اختلاف نظر هائیکه سپهسالار به آنها اشاره کرده بود، آنقدر عمیق و نگران کننده نبود که روابط دوستی را به دشمنی بین شاه و وزیر حربیه مبدل سازد، مگر آنکه ریشه این اختلافات در مسایل بزرگتر در گذشته بوده باشد. مطرح کردن انتقادهای صریح و جدی یک وزیر بر حال بر علیه شاه یک کشور، آنهم با یک سفیر مغرض و شیاد برتانیه که یکی از دشمنان سرسخت شاه امان الله بود، چه معنی میدهد، غیر از اینکه گفته شود: بین سپهسالار و سفیر همفریز روابط بسیار دوستانه و نزدیک و اعتماد شخصی از قبل وجود داشته است.

10 - رنجش های دیرینه قدم بقدم وضعی را بین شاه و وزیر حربیه سپهسالار نادرخان بار آورد که دیگر فضای همکاری دوستانه بین شان دچار یک نوع بی اعتمادی و حتی دلسردی از یکدیگر شد و سپهسالار با تقدیم یک استعفی نامه خواهان برکناری از مقام وزارت گردید. اگرچه متن این استعفی نامه در آنوقت در هیچ جا منتشر نشد و صرف بعد از رسیدن محمد نادر شاه به سلطنت در کتاب "نادرافغان" به نشر رسیده که احتمالاً متن آن با متن اصلی متفاوت خواهد بود، با آنهم به ذکر یک قسمت آن بسنده میشود که در آن آمده است: «من وجداناً معذور

و عقیدهٔ مجبورم تا اظهار کنم که چون من با این اوضاع که تماماً برخلاف میل و آرزوی وطنخواهانه ام جریان دارد، قلباً متأثرم. پس امیدوارم تا مرا از عهده موجوده ام مستعفی قبول و لطفاً منفصل فرمایند، زیرا هیچ میل ندارم که بعد ازین در داخل وطن به هیچیک ماموریت کارکنم و اگر اصرار میفرمائید که حتماً باید کارکنم، پس بشرط وفای این حیات مستعارم که باربار آنرا برای خدمات قابل افتخار وطن نثار خواهم کرد و نجاتم از پنجهٔ این مرضی که فعلاً دامنگیرم است، در امورات خارجهٔ افغانستان بهر خدمتی که لازم دانند، مقرر فرمایند، البته در خارج حاضر که جهت استرضای شما اگر چه به سرکاتبی یک سفارت هم مقرر شوم، آنرا بپذیرم و بوسیلهٔ این غیاب صوری خود از یکطرف ازین کشمکش های روحی و وسواس کنونی که ناشی از اوضاع نا ملائم فعلی و جذبات وطنخواهی من است، هم قسماً نجات می یابم و از جانب دیگر بمعالجه و مداوات خودنیز خواهم پرداخت.» [پایان استعفی نامه سپهسالار محمد نادرخان] ("نادر افغان"، صفحه 262 - 263)

شاه امان الله پس از گذشت تقریباً سه و نیم ماه تصمیم گرفت تا استعفای سپهسالار را از مقام وزارت حربیه قبول و بجای او محمد ولی خان را به آن مقام مقرر نماید و در ضمن تقرر محمد نادر خان را به حیث وزیر مختار افغانستان در پاریس اعلام کند. شاه در یک قسمت بیانیۀ خود اظهار داشت که: «جناب محمد نادر خان به پاریس بروند و اصول نظام عسکر و ترتیبات وزارت حربیه و تقسیمات عسکری و تعلیمات مکاتب نظامی آنجا را مطالعه و ملاحظه کنند، در موقعیکه بوطن مراجعت نمایند، معلومات و فکرشان در امور حربیه صدمرتبه از حالت حاضر به بلندتر و درست تر خواهد بود؛ شاه افزود: «دوم اینست که طبیعت ایشان یک نوع کسالت دارد و مسافرت شان برای تداوی و تبدیل مکان و تفریح طبیعت هم لازم است، چنانچه خود ایشان بارها این مسئله را با اصرار خواهش کرده اند.» (متن مکمل این بیانیۀ دیده شود: کتاب "نادر افغان"، صفحه 269 - 271 و نیز نشریه "امان افغان"، شماره 6، سال 10، تاریخ 4 اسد، صفحه 6 و 7)

سپهسالار بعد از ختم بیانیۀ شاه در حضور همه مختصر گفت: «بلی! از مدتی است که بحضور شاهانه چند مرتبه بکمال الحاح عرض نمودم که اگر مرا بکدام ماموریت خارجه بفرستند، حتی اگر کار بزرگی نباشد به سرکاتبی و کاتبی یک وزارت مختاری یا کدام ماموریت دیگر نیز حاضر و رضامندم.» (مأخذ بالا، صفحه 271)

همان بود که در اواسط برج سرطان 1303 (اوایل جولای 1924م) اگریمان سپهسالار محمد نادر خان از پاریس به وزارت خارجه افغانستان در کابل مواصلت کرد و بتاريخ 19 سرطان 1303 (10 جولای 1924م) بعجله تمام بهمراه احمد علی خان مصاحب حضوراً علیحضرت شاه امان الله از کابل نخست به هند و از آنجا بوسیلهٔ کشتی عازم پاریس گردید. (وکیلی پولیزانی: "سلطنت امان الله شاه..."، بخش دوم، صفحه 103)

11 - سپهسالار نادر خان به دلیل کسالت مزاج و مریضی و در واقع به مقصد پلانهای آینده بعد از دو سال پنج ماه ایفای وظیفه به حیث وزیر مختار افغانستان در فرانسه تصمیم گرفت بتاريخ 9 قوس 1305 (30 نوامبر 1926) از وظیفه وزارت مختاری رسماً استعفی دهد و این در حالی بود که برادرش محمد عزیز خان از پاریس بکابل طلب شد، ولی به دلیل مریضی پسر خود در پاریس ماند و محمد هاشم خان از سفارت مختاری افغانستان در مسکو خود را کنار کشیده و برای پرستاری برادر خود به پاریس آمد و شاه ولیخان نیز ظاهراً به عین دلیل از وظیفه قوماندانی قوای مرکز در کابل خود را معذور و به اجازه شاه امان الله رهسپار پاریس شد و تنها شاه محمود خان برادر دیگر شان به وطن ماند. محمد نادر خان و همراه با برادران پس از استعفی از پاریس به حواشی شهر "نیس" در جنوب فرانسه نقل مکان کردند. او در آنجا خانه ای خرید و مورد مداوا قرار گرفت و تا مدتی صحتیاب گردید.

از توضیحات فوق واضح میشود که سخن گفتن از تبعید آنها یک ادعای بی اساس است، زیرا آنها خود خواستند تا به بهانهٔ پرستاری از برادر بزرگ دور هم در خارج شوند و دلیل اصلی این تجمع مخالفت آنها با شاه امان الله بود، مخالفتی که با پلان های آینده شان ارتباط داشت. آنها در بیرون از کشور کوشیدند با انتقادهای صریح بر رژیم امانی و بخصوص بر شخص شاه و مخالفت با آن برای خود موفقی را اختیار کنند که گویا میتوانند به حیث یک بدیل برای آینده افغانستان توجه مطبوعات را به خود جلب نمایند و با اشتها در کارکردهای خویش در گذشته و تأکید بر نقش نادر خان در جنگ استقلال و غیره خود را در اروپا به شهرت برسانند. دولت برتانیه که از ابتداء با شاه امان الله در خصومت قرار داشت و برای سرنگونی او در مواقع مختلف زمینه سازی میکرد تا خانواده

مورد نظر خود را در افغانستان بقدرت برساند، جمع برادران را در اروپا فرصت مناسب یافت تا با آنها از نزدیک قرار و مداری بگذارد و بقدیم و بکوشد آنها را در جهت رسیدن بقدرت آماده سازد.

"ریه تالی ستیوارت" در کتاب "آتش در افغانستان" در این باره می نویسد: «بتاریخ 10 جنوری 1926 سفیر انگلیس در روسیه "سر ریچارد هاجسن" (Sir R. Hodgson) که طور رخصتی به پاریس آمده بود، با محمدنادرخان و برادرش محمد هاشم خان دیدار کرد. حین تبادل نظر، نادرخان و برادرش به سفیر مذکور اطمینان دادند که آنها با برتانیه دوست و هم پیمان خواهند بود و بر علیه روسیه فعالیت خواهند کرد و علاوه کردند که آنها در مورد سرحد، سیاست دوستانه را در پیش خواهند گرفت. نادرخان پیشنهاد کرد که: دریای کنر سرحد بین هند برتانوی و افغانستان باشد.» ستیوارت در ادامه می نویسد: «این بار اول نبود که نادرخان با نماینده انگلیس مذاکره میکرد، بلکه در 13 می 1925 با "کلونل آرنک" در پاریس دیدار داشت و یک ماه بعد موصوف با لارد کریو L.Crewe سفیر برتانیه در پاریس در مورد اعمار خط آهن به مصر و برتانیه و همچنان نا آرامی ها در کابل صحبت کرد. نماینده برتانیه گفت: "با پشتیبانی ما این دو برادر میخواستند که یک قسمت بزرگ خاک خدا داد افغانستان را به ما ببخشند و هاشم خان پیشگویی کرد که بزودی انقلاب در افغانستان شروع میگردد و خودم شخصاً از شورش و قیام بر علیه امان الله خان طرفداری میکنم» (استیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان - 1919 - 1929"، ترجمه دری، صفحه 49 - 50؛ و تفصیل بیشتر - در صفحه 305 - 307 متن انگلیسی کتاب مذکور)

12 - شاه امان الله وقتی در قندهار برای اعاده مجدد سلطنت دست بکار شد، از سپهسالار نادرخان خواست تا از راه مسکو به همراه پسرشان شهزاده رحمت الله جان که در پاریس مصروف تحصیل بود، به قندهار بیاید، اما محمدنادرخان بدون همراهی شهزاده جوان بر طبق پلان خود و همکاری انگلیسها از راه هند برتانوی از طریق بمبئی و سپس بعد از مذاکراتی چند با انگلیسها به پشاور و از آنجا به ولایت جنوبی داخل وطن گردید و به مبارزه علیه حکومت سقوی پرداخت که شرحش در اینجا نمی گنجد. (عقمندان برای شرح مزید در این موضوع میتوانند به کتاب "نشیب و فراز خانواده سردار یحیی خان از تبعید تا سلطنت" از این قلم، از صفحه 342 تا 467 مراجعه نمایند؛ این کتاب در سال 1402 در جمعاً 794 صفحه سایز بزرگ در پشاور چاپ شده است)

از شرح مختصر فوق و به استناد مأخذ متعدد و معتبر واضح میشود آنچه جناب جهانی صاحب ادعا کرده اند که: «امان الله خان نه تنها در وقت قدرت خود بر این خاندان و خاصاً نادرخان اعتماد داشتند، بلکه بعد از تبعید نمودن [!!] او و برادرانش به اروپا و..... اعتماد کامل را بر نادرخان از دست نمیداد»، متأسفانه با واقعیت وفق ندارد.

(امید است خوانندگان عزیز از اینکه این قسمت به دلیل تسلسل موضوع کمی طولانی شد، مرا معذور دارند)

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم